

■ یادداشت نویسنده

تحول، بررسی تکامل آگاهی درون انسان‌هاست. سطوح آگاهی صرفاً در انحصار مردان نیست و باید تأکید شود که به همان اندازه برای زنان نیز دست‌یافتنی است. هر یک از این سه داستان، عبور یک انسان از مراحل رسیدن به آگاهی را به تصویر می‌کشد، اما این سفر به همان اندازه که مردانه است به همان اندازه هم می‌تواند زنانه باشد. از آنجا که زبان انگلیسی هنوز ضمیری نیافته است که به هر دو جنس اطلاق شود، ارجاعات و ضمائر مذکر باقی مانده‌اند.^۱

۱. در فارسی خوشبختانه این مشکل وجود ندارد. و ما از ضمیر او که خنثی است استفاده کردیم.



■ مقدمه

سنت نشان می‌دهد که سه سطح آگاهی در ما وجود دارد:

۱. آگاهی ساده که اغلب در دنیای تکنولوژیک امروز دیده نمی‌شود؛
۲. آگاهی پیچیده که وضعیت معمول انسان تحصیل کرده امروزی است؛
۳. حالت خاصی از آگاهی که ویژه افراد عمیق است، و عده بسیار کمی با آن آشنا هستند، چون اوج تکامل انسان است فقط با انگیزه‌های بسیار قوی و پس از تلاش و آموزش فراوان می‌توان به آن دست یافت.

در بسیاری از زبان‌ها حکایت‌هایی درباره این سه سطح آگاهی وجود دارد. بر اساس یکی از این داستان‌ها انسان ساده، هنگام غروب در این فکر که شام چه خواهد خورد به خانه می‌رود، انسان پیچیده در حال رفتن به خانه در فکر رویدادهای غیرمنتظره سرنوشت است و انسان عمیق در این فکر که شام چه خواهد خورد. انسان ساده و انسان عمیق وجوه مشترک زیادی از جمله نگرش ساده و سراسر است به زندگی دارند، به همین دلیل واکنش‌های مشابهی

نشان می‌دهند. هر دو زندگی را عاری از پیچیدگی می‌بینند. تنها تفاوت واقعی بین آن‌ها این است که انسان عمیق برخلاف انسان ساده از اوضاع و احوال خود آگاه است. از طرف دیگر انسان پیچیده زندگی خود را اغلب در نگرانی و اضطراب سپری می‌کند. حکیمی می‌گوید: «وقتی جوان و بی‌قیدوبند بودم کوه، کوه بود؛ رود، رود بود و آسمان هم آسمان. بعد راهم را گم کردم و کوه دیگر کوه نبود، رود دیگر رود نبود و آسمان هم دیگر آسمان نبود. سپس هنگامی که به بصیرت و روشنی دست یافتم، کوه دوباره کوه شد، رود دوباره رود شد و آسمان هم دوباره آسمان شد.»

در ادیان الهی نیز می‌بینیم انسان از کمال ساده باغ عدن^۱ عبور می‌کند، سپس از میان هر گونه آشفتگی و به‌هم‌ریختگی قابل تصور رد می‌شود و سرانجام مجدداً به معبود و الهه خویش و سرزمین آسمانی می‌رسیم؛ یعنی همان طی کردن سه سطح آگاهی. سنت‌های روان‌شناسی هم وجود سه سطح آگاهی را تأیید می‌کنند. فریتز کانکل^۲ روان‌درمانگری که از دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۵۰ در لوس‌آنجلس مشغول فعالیت بود مشاهده کرد که انسان‌ها سه مرحله آگاهی از سالم به بیمارگونه و سپس به دوره طلایی^۳ یا از ساده به عالی را پشت سر می‌گذارند. این شیوه ساده او در توضیح سه سطح آگاهی بود. دکتر استرهاردینگ^۴ خاطر نشان می‌کند که انرژی روانی می‌تواند خود را به سه شکل آشکار کند: غریزه، آگاهی ایگو^۵ و نیروگذاری خویشتن حقیقی^۶. انسان از عمل کردن بر اساس غریزه پیشرفت می‌کند و انرژی روانی را تحت

۱. باغی که خداوند طبق کتاب مقدس برای آدم و حوا ساخت.

۲. Fritz Kunkel

۳. در متن اصلی به ترتیب از واژه‌های red-blooded، pale-blooded و gold-blooded استفاده شده است.

۴. Dr. Ester Harding

۵. ego consciousness

۶. Investment in the Self

اختیار ایگو درمی آورد. سپس با تکامل بیشتر، او باید این انرژی را به کنترل خویشتن حقیقی در آورد که آگاهی والاتری است با نام‌های مختلف هوشیار، بیداری و... .

در دنیای پیچیدهٔ امروزی نمی‌توان انسانی با آگاهی ساده را یافت و ما اغلب این صفت را به اقلیت‌های تیره پوست و زنان نسبت می‌دهیم و موجب رنجششان می‌شویم. تورو^۱ با نوشتن تجربیاتش در والدن پاند،^۲ تلاش‌های انسان پیچیده را برای بازیافتن سادگی زندگی‌اش به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد. نهضت ضدفرهنگی دههٔ ۱۹۶۰ خود ما کوششی برای بازگرداندن سادگی و نزدیکی به مادرِ زمین^۳ و زندگی طبیعی بود. مهاتما گاندی^۴ هند را به حفظ آگاهی ساده‌اش که سمبل آن چرخ ریسندگی دستی بود، ترغیب کرد. او می‌توانست مردم هند را به درپیش گرفتن یک زندگی ساده، بافتن پارچهٔ مورد نیاز، تمیز کردن خانه و انجام امور دیگر خود رهنمون شود، اما هند این مصلحت‌اندیشی گاندی را با محدود کردن شخصیت او در حلقهٔ افراد مقدس، اعتقادات را در کمال احترام کنار گذاشت و از زندگی او کمتر اثری در هند امروز باقی مانده است. اولین باری که به هند رفتم دربارهٔ صحنه‌های وحشتناک و منزجرکننده‌ای که ممکن است با آن‌ها روبه‌رو شوم مثل جذامی‌ها، جنازه‌های سطح خیابان، فقر، کودکان علیل و گداها به من هشدار دادند. تمام این‌ها واقعیت داشتند و من تلاش زیادی کردم تا این سیاهی بر من تأثیر نگذارد، اما آن‌ها چیزی دربارهٔ سعادت و احساس خوشبختی بی‌حد مردم به من نگفتند. وقتی آدم‌هایی را دیدم که با داشتن کمترین امکانات برای خوشبختی، در شادی کامل زندگی می‌کردند کاملاً مبهوت شدم. من شاهد این معجزه

۱. Henry David Thoreau: نویسنده و شاعر آمریکایی (۱۸۱۷-۱۸۶۲).

۲. Walden Pond: ناحیه‌ای در نزدیکی شهر کنکور در ایالت ماساچوست آمریکا.

۳. htraE rehtoM

۴. رهبر روحانی و سیاسی هند در زمان مبارزه با بریتانیای کبیر (۱۸۶۹-۱۹۴۸).

بودم که انسان ساده خوشبختی را نه در تعقیب یک آرزو، بلکه در دنیای غنی درونی‌اش یافته است.^۱

بعدها به دنبال ریشه لغت شادی^۲ گشتم و پی بردم که از فعل رخ دادن^۳ گرفته شده است. به عبارت دیگر، خیلی ساده بخواهیم شادی را تعریف کنیم همان دیدن و ارزش گذاشتن به چیزی است که روی می‌دهد. اگر نمی‌توانید از تصور ناهاری که قرار است امروز بخورید خوشحال شوید احتمالاً شادی را هیچ‌جا نخواهید یافت. آنچه رخ می‌دهد شادی است.

انسان ساده در این آگاهی به‌سر می‌برد و صرف‌نظر از شرایط بیرونی، او شادی را در دنیای غنی درونی‌اش می‌یابد. انسان‌های عمیق این حقیقت باشکوه را می‌دانند و دیدگاه و نگرش فلسفی آن‌ها متمایل به شادی است. برای آن‌ها سعادت پلی است بین دنیای درونی و جهان عینی بیرونی، ارتباطی که انسان ساده قادر به ایجاد آن نیست. دن کیشوت در این بررسی سمبل انسان ساده است، او از دنیای شاد و پرشور، خیالات و زندگی درونی‌اش باخبر است، اما این آگاهی را به قیمت مضحک جلوه‌دادن واقعیت بیرونی به‌دست می‌آورد. این روش زندگی که بتوان ضمن رویارویی با دنیای بیرونی، زندگی غنی درونی را هم داشت و تجربه کرد بسیار باشکوه و جذاب است. اما داشتن چنین زندگی‌ای به انسانی خاص و برتر نیاز دارد که بتواند

۱. داستان ظریفی دربارهٔ مادرترزای کلکته وجود دارد: گزارشگری اجازهٔ گفت‌وگو با راهبهٔ کاتولیک را که با مراقبت از فقرا و افراد در حال احتضار تأثیر شگرفی بر هند گذاشته است، را سرانجام به‌دست آورد. او که به اتاق سادهٔ مادرترزا راهنمایی شده بود، گفت: «خواهر، آیا وحشتناک نیست که روزانه ده هزار آواره از بنگلادش تحت محاصره به کلکته هجوم می‌آورند درحالی‌که جا و غذا برای آن‌ها وجود ندارد!» مادر ترزا پاسخ داد: «نه، شگفت‌انگیز است» و درحالی‌که به نوجوانی تکیده در میان بازوانش که در همان لحظه جرعه‌ای شیر نوشید اشاره می‌کرد، گفت: «می‌بینید، او همین الآن غذایش را خورد.» یک قدیس واقعی شکلی از خودآگاهی عمیق را بیان می‌کند که در آن واقعیت آنی، معجزه‌ای دیده و بدین‌گونه دلیلی برای ادامهٔ زندگی می‌یابد. گزارشگر که قطعاً انسانی با آگاهی پیچیده است خود را در وحشت و بی‌معنایی محیط اطرافش سردرگم می‌یابد.

۲. Happy

۳. Happen

چنین موازنه و تعادلی را برقرار کند. انسان پیچیده، منحرف شده از مسیر ساده سعادت و ناآگاه از این حقیقت که خدا آن چیزی است که هست، در تنهایی و نگرانی سرگشته و حیران می ماند. زمانی استادی به من گفت که یکی از عالی ترین اشکال عبادت شادبودن است. این شادی را فقط انسان های ساده و انسان های عمیق می شناسند. انسان پیچیده در آگاهی خویش میان حسرت و دلتنگی برای گذشته و اضطراب از مسائلی که ممکن است در آینده رخ دهد و فرصتهایی که معمولاً از چنگ او می گریزد، گرفتار می ماند.

رانده شده از باغ^۱

یک نسل کامل از انسان های پیچیده با کتاب هایی مثل *زوربای یونانی*^۲ که در آن یک یونانی زمخت و عجیب، شور و نشاط زندگی اش را به شکلی مستقیم تجربه می کند و با داستان های همینگوی^۳ که تصاویرش از زندگی متهورانه و صحنه های گلوبازی، خوراکی برای کارمندان دفتری و بی رمق بود به هیجان آمده و به شکلی جایگزین، ارضا شده اند. به خاطر این اعتقاد توجیه ناپذیر که آگاهی پیچیده بسیار مطلوب و ضروری است جوان هایمان را با دقت بسیار آموزش می دهیم تا هر چه سریع تر آن ها را از سادگی شان بیرون بکشیم. والدین از اینکه بچه هایشان در همان دوران کودکی می توانند بخوانند، بنویسند و مهارت های کامپیوتر را بیاموزند، به خود می بالند و به این طریق اغلب بچه هایی تربیت می کنند که دوره کودکی خود را گم کرده و خیلی زود از باغ عدن رانده شده اند و از این رو بعدها در زندگی دچار روان رنجوری می شوند.

۱. اشاره به بهشت است.

۲. رمانی است به قلم نیکوس کاوانتراکیس (۱۹۵۷-۱۸۸۵) نویسنده و شاعر یونانی.

۳. نویسنده آمریکایی (۱۹۶۱-۱۸۹۹).

جوامع گذشته و جوامعی که هنوز در نقاط کمتر پیشرفته دنیای کنونی وجود دارند معتقدند که بیشتر مردم باید برای همیشه در آگاهی ساده - در باغ عدن - باقی بمانند مگر آنکه دلایلی محکم ارائه کنند که بتوانند آگاهی پیچیده را پشت سر بگذارند و به آگاهی بالاتر برسند. از این رو تنها افراد استثنایی اجازه دارند به آگاهی پیچیده دست یابند. کاتولسیسم قرون وسطی اغلب به تلاش برای نگه داشتن اکثریت مردم در یک وضعیت دهقانی و انحصار آموزش به عدهٔ قلیلی که مقدر بود کشیش یا قدیس شوند متهم می‌شود. کلیسا گالیله^۱ را توبیخ کرد نه به این دلیل که دروغی فرضی گفته است، به این دلیل او را تنبیه کرد که به مردمی حقیقت را گفته است که آمادهٔ شنیدنش نبودند.

آگاهی پیچیده در جامعهٔ ما آن قدر ارزشمند محسوب می‌شود که برای به دست آوردن آزادی، استقلال فردی و اختیار که ویژگی‌های این سطح از آگاهی‌اند، پرداخت هیچ بهایی سنگین به نظر نمی‌رسد. ما در هواداری از آگاهی پیچیده آن قدر پرشوریم که آن را به طور رایگان به هر کشور کمتر پیشرفته‌ای صادر می‌کنیم!

جامعهٔ سنتی هند که بر اساس نظام کاستی^۲ اداره می‌شود فقط به افراد ممتاز و معدودی اجازهٔ رسیدن به آگاهی را می‌دهد. این‌ها همان برهمن‌ها هستند که از کشیش‌ها، معلمان و صوفی‌های جامعهٔ هند تشکیل می‌شوند. کاست پایین‌تر شامل حکمرانان و نظامیان است که کمتر دغدغهٔ آگاهی دارند. کاست بعدی قلمروی بازاریان و کارگران است. این نظام اکثریت قاطع مردم را در آگاهی ساده نگه می‌دارد و آگاهی بالاتر را فقط در اختیار افراد معدودی قرار می‌دهد که کاست آن‌ها گواه بقایشان در عبور از آگاهی پیچیده است. البته نظام کاستی به یقین ایرادهایی هم دارد که مهم‌ترینش موروثی بودن

۱. منجم و ریاضی‌دان ایتالیایی (۱۶۴۲ - ۱۵۶۴).

۲. نام تقسیمات سلسله‌مراتبی جامعهٔ سنتی هندو.

آن است؛ بنابراین سطح یک فرد را همیشه متناسب با ظرفیت واقعی او ارزیابی نمی‌کند. با این حال از روان‌رنجوری انبوه و شایع که در اکثر جوامع و مخصوصاً جوامع غربی می‌بینیم در آن خبری نیست. نگرش و رفتار اکثریت جوامع مدرن دربارهٔ آگاهی این امتیاز بزرگ را دارند که دسترسی به آگاهی بالاتر را تقریباً برای همهٔ افراد ممکن می‌سازند. به هر کسی که مشتاق تلاش لازم در آگاهی باشد جایگاه برتر آگاهی پیچیده داده می‌شود تا از آنجا به بالاترین سطح برسد. اما سختی این کار موجب می‌شود عدهٔ بسیار زیادی در آگاهی پیچیده سرگردان شوند در حالی که نه می‌توانند به سطح بالاتر صعود کنند و نه به ساده‌دلی و آرامش آگاهی ساده برگردند. عدهٔ کمی توانایی یا درون‌بینی لازم را در تبدیل شدن به **توروه‌های قرن بیستم**، حتی اگر این راه‌حل را عملی بدانند دارند. دکتر کارل یونگ^۱ ما را از تلاش برای «بازسازی قهقرایانهٔ نقاب شخصیت»^۲ یعنی برگشتن به آگاهی ساده در زمانی که رنج آگاهی پیچیده را دریافته‌ایم، برحذر می‌دارد. آن‌ها که برای مقابله با رنج زندگی این راه‌حل را انتخاب می‌کنند تنها نقابی از سادگی را به چهره می‌زنند که فقط زندگی پر از نگرانی کنونی‌شان را بغرنج‌تر می‌کند. همین که آگاهی ساده را به طمع آگاهی پیچیده پشت سر گذاشتید، هرگز نمی‌توانید سادگی انسان «سالم» یا روستایی را دوباره به دست آورید. برگشتن به باغ عدن، هنگامی که از آن رانده شده‌اید ممکن نیست؛ چرا که به شهادت کتاب مقدس فرشته‌ای با شمشیری آتشین در دست در آنجا ایستاده که مانع بازگشت ما می‌شود. به عبارت ساده‌تر نمی‌توانید به خانه برگردید. من در این کتاب می‌خواهم کاوشی در این سه سطح آگاهی - که انسان دوبعدی، انسان سه‌بعدی و انسان چهاربعدی نامیده‌ام - به

۱. کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) روان‌شناس و روان‌کاو سوئیسی.

۲. anosrep

شکلی که در سه اثر ادبی توصیف شده‌اند انجام دهم. سروانتس^۱، شکسپیر^۲ و گوته^۳ آثاری هنری به ما عرضه کرده‌اند و در آن‌ها این سه سطح را با قدرتی بی‌نظیر به تصویر کشیده‌اند. سروانتس، دن کیشوت را خلق کرد، مردی چنان مجذوبِ خصلت‌های ساده‌انسان دوبعدی - مرد قرون وسطایی - که جامهٔ شوالیه‌گری و سلحشوری به تن کرد و نقشی نیمه‌مضحک، که بدلی بود الهام‌گرفته از آنچه خود در زندگی از دست داده بود را تا آخر بازی کرد. در این سه اثر می‌توانیم تکامل آگاهی را که در این زندگی ممکن است، دنبال کنیم.

انسان دوبعدی: دن کیشوت

تجسم تقریباً کامل انسان دوبعدی - انسان ساده‌روستایی - را در شاهکار اسپانیایی، دن کیشوت می‌یابیم. رمان از دل یک افسانهٔ اسپانیایی، زمانی که این کشور دنیای قرون وسطایی را در ابتدای قرن هفدهم پشت سر می‌گذاشت، زاده شد. اغلب انسان‌های سه‌بعدی امروزی با سادگی و طراوتی که شخصیت‌های این اثر دارند، بیگانه‌اند. دن کیشوت توسط میگوئل دوسروانتس که در سال ۱۵۴۷ دیده به جهان گشود نوشته شد و در واقع تنها حاصل ارزندهٔ زندگی‌اش نگارش این رمان بود. او زندگی محنت‌باری داشت و همچون مارسل پروست^۴ ناکامی زندگی شخصی را به یک شاهکار تبدیل کرد. سروانتس استعداد بی‌نظیری در تبدیل شکست‌های محتوم به ابیات منظوم^۵، صفتی که در قهرمانش هم دیده می‌شود، داشت. او یک دست

۱. میگوئل دو سروانتس ساودرا (۱۵۴۷-۱۶۱۶) نویسندهٔ اسپانیایی.

۲. ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶) شاعر و درام‌نویس انگلیسی.

۳. یوهان ولفگانگ گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) شاعر، نویسنده و محقق آلمانی.

۴. نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۷۱-۱۹۲۲).

۵. بازی با واژه‌های reverses و verses که سعی شده در ترجمه حفظ شود.

خود را در نبرد لپانتو^۱ در مدیترانه شرقی از دست داد، در راه بازگشت به خانه اسیر شد و پس از پنج سال بردگی نزد مورها^۲ با پرداخت بهای آزادی‌اش به اسپانیا بازگردانده شد. سروانتس از طریق مشاغل مختلف به‌سختی امرارمعاش کرد، صاحب فرزندی نامشروع شد و زمانی که پنجاه‌ساله بود با دختری نوزده‌ساله ازدواج کرد. بعدها او را ترک کرد و تقریباً تمام سال‌های پیری را در یک اتاق به فلاکت گذراند. سروانتس در این وضعیت ناامیدکننده و ناخوشایند دن کیشوت را نوشت. رمان، تصویری روشن و بی‌نقص از نغمه‌سرای عاشق‌پیشه قرون وسطایی است که زندگی دوبعدی خود را تجلی اسرارآمیزی از بهشت می‌داند. کتاب به موفقیتی آنی دست یافت و به‌سرعت نسخه‌هایی از آن از طرف نویسندگانی که می‌خواستند در شهرت و منفعت مادی آن سهیم باشند، به‌طور جعلی چاپ شد. سروانتس جلد دوم رمان را که ارزش کمتری دارد نوشت و درحالی که هنوز در فقر و فلاکت زندگی می‌کرد از دنیا رفت.

داستان دربارهٔ یک مرد معمولی اسپانیایی به نام دون آلونزو در قرن هفدهم است که موقعیت اجتماعی و تحصیلات چندانی ندارد. او در پنجاه‌سالگی آن‌قدر کتاب‌های شوالیه‌گری خوانده و چنان از زندگی یکنواختش خسته شده که شیفتهٔ اعمال شکوهمند و درخشان سلحشوری و شوالیه‌گری می‌شود. وی نام دن کیشوت را که درواقع قطعه‌ای از لباس رزم قرون وسطایی برای محافظت از ران‌ها و ناحیهٔ تناسلی است، برمی‌گزیند. او جناب کشاله‌بند،^۳ مدخلی شگفت‌انگیز به دنیای تخیلات است. شاه ماهی‌گیر را با ران‌های مجروح در افسانه جام مقدس^۴ به یاد دارید؟ دن کیشوت آسیب‌ناپذیر است؛

۱. نبردی که بین ناوگان عثمانی و ائتلاف مقدس شامل اسپانیا، ونیز، جنوا و ایالت‌های تحت سلطهٔ کلیسای کاتولیک در هفتم اکتبر ۱۵۷۱ در خلیج لپانتو درگرفت.

۲. عرب‌های چادرنشین شمال غرب آفریقا که تمدن آن‌ها از قرن هشتم تا قرن پانزدهم میلادی به شکوفایی رسید و در این دوره در اسپانیا هم ساکن بودند.

۳. Sir. Codpiece

۴. Holy Grail: جامی که گفته می‌شود حضرت عیسی در شام آخر از آن نوشیده است.